

صورت و معنا در

پژوهشگاه هنر انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

چکیده:

یکی از مباحث مهم هنر، بحث صورت و معنا می‌باشد که در هنرهای دینی مبنای صورت و معنا در اعتقاد به تجلی و ظهور خداوند در عالم است. تمام پدیده‌های عالم علاوه بر صورت ظاهر، حقیقتی دارند و حقیقت آنان به اسماء‌الهی رجوع دارد. در حکمت اسلامی، صورت و معنا بر مراتب تجلی اسماء‌الهی است. هر مرتبه از مراتب تجلی، صورت و ظاهر مرتبه‌ی فوق است و در عین حال، معنایی است بر مرتبه‌ی تحت. عرفاً مراتب تجلی را در پنج مرتبت بیان کرده‌اند. شعرا و حکما و به تبع ایشان هنرمندان مسلمان گزارشگر این عوالم شده‌اند بنابراین کلام، تصویر و هر اثری از آثار ایشان علامت و نشانه و به عبارتی آیتی از آن عوالم است.

مقدمه

از مباحث مهم هنر، مفهوم صورت و معنا است. به نظر می‌رسد مفاهیمی چون ظاهر و باطن، حقیقت و مجاز، غیب و شهادت، بود و نمود و مانند اینها از واژه‌های مترادف صورت و معنا بوده که باید به آنها توجه شود. شاید بتوان گفت یکی از نخستین افتراقات در عرصه‌ی اندیشه، دیدگاهی است که انسان‌ها به هستی در توقف در صورت (ظاهر) یا سیر در معنای (باطن) آن داشته‌اند.

تمام ادیان انسان‌ها را دعوت به سیر از ظاهر به باطن کرده‌اند و آنچه در نزد ایشان اصیل بوده عالم معناست از این رو اعتبار عالم ظاهر به عالم معنا می‌باشد. این طرز فکر، تمامی شئون زندگی انسان‌ها، بالاخص هنر را در جامعه‌ی دینی فرا گرفته و بنابراین آثار هنری ادیان



عالم ظاهر و باطن قائل شده‌اند و هر ظاهری را مظهر تجلی حقیقتی می‌دانند. بنابراین همواره سعی در گذشت از صورت و ظاهر امور به معنا و حقیقت آنها را دارند. «الهی الهی خلصنا عن الاشتغال بالملاهی و ارنا حقایق الاشیاء کما هی غشاوه غفلت از بصر و بصیرت ما بگشای، و هر چیز را چنان که هست به ما بنمای. نیستی را بر ما، در صورت هستی جلوه مده، از نیستی بر جمال هستی پرده منه، این صور خیالی را آینه تجلیات جمال خود کن، نه علت حجاب و دوری، و این نقوش وهمی را سرمایه‌ی دانایی و بینایی ما گردان» (نورالدین عبدالرحمان جامی، ۱۳۸۳، ص ۴۸).

از آنجایی که حکمای مسلمان در تمام اعصار اسلامی تبیین کننده‌ی فرهنگ و علوم بوده‌اند چنین تفکری، تمامی شئون اجتماعی و فرهنگی زندگی آنها را دربر گرفته است. ایشان همواره این تفکر را با بیانی رمزگونه عجیب کرده‌اند چرا که سخن گفتن از معنا و باطن جز به طریق اشارت امکان ندارد و در این راه هنرمندان مسلمان با انس و الفت و همدلی با تفکر ایشان به همان زبان رمز و اشاره دست یافته، تفکر و سنت اسلامی را از طریق آثار هنری در جای جای زندگی خود نمود داده‌اند و هنر ایشان بیانگر همان معرفت، در قالب تصویر شده تا انسان‌ها را از ظاهری نمادین به حقیقتی فراتر متذکر شوند، بنابراین هنرهای سنتی در بسیاری از موارد نه تنها در صورت ظاهر، هنری دینی است بلکه به واسطه‌ی نزدیکی به فطرت پاک انسانی و زبان نمادین و پررمز و رازش هنری قدسی است.

صورت و معنا

که هر چیزی که بینی بالضروره دو عامل دارد از معنی و صورت در نزد حکمای مسلمان هر چیزی که در این عالم تعیین دارد و محسوس است دارای دو عالم است یکی عالم صورت که می‌بینیم و

همواره آدمی را متذکر به عالم دیگری می‌کند. در عین حال اگر تنها وجه اطلاق هنر دینی منحصر به ارائه‌ی صورت ظاهر باشد و آثار هنری فقط به لحاظ ظاهر دارای موضوع دینی باشند - هنر کلیسای مسیحی در دوران رنسانس و دوران متجدد، عمدتاً چنین هنری بوده است - با هنر ناسوتی که منبع الهام آن روان فردی بشری است که خود را مستقل می‌انگارد، تفاوتی ندارد. هنر دینی، آنجا که خاستگاهش فراتر از انسان خود بنیاد می‌شود و هنرمند محمل و مجرای رحمتی می‌شود که از عالم معنا منبعث شده، هنر اصیل دینی ظهور می‌کند. انسان‌ها در جامعه‌ی دینی هنگامی که هنرهای خود را با سنت و تفکر دینی می‌پروراند و آن تفکر دینی در جای جای زندگی آدمی حضور می‌یابد هنر سنتی جلوه می‌کند. هنرهای سنتی در این جوامع همسو با سنت دینی سیری از ظاهر به باطن و از صورت به معنا دارند و گاه این امر چنان فراگیر شده که تمدنی را ایجاد کرده است. یکی از بهترین نمونه‌ها برای غایت هنرهای سنتی، سنت اسلامی است. هنرهای سنتی اسلامی چنان با دین سرشته شده و تکوین یافته‌اند که گاه به آن هنرهای اسلامی می‌گویند امری که بیراه نیست.

راز دعوت قرآن و سخن مشترک انبیاء تفکر و سیر از ظاهر به باطن یا به عبارتی از صورت به معنا بوده و ظاهری دیدن و توقف در صورت دنیا بدون سیر در معنا و باطن را نکوهش کرده و آن را نشان بی‌خردی انسان می‌دانند. قرآن شامل آیاتی پر رمز و راز، مکنون در ظاهر کلمات است که همواره انسان‌ها را به تفکر و جست‌وجو در آن واداشته است. سخن گفتن از کلمات و معانی قرآنی جز به صورتی نمایانند ممکن نیست و چنین صورتی همواره انسان‌ها را به تفکر واداشته است.

مکاتب فلسفی و حکمی نیز همواره به این امر توجه داشته‌اند. در نزد حکمای مسلمان جهان اسلام و از آن جمله ایرانیان، تفکر و اندیشه همواره در چارچوب دین شکل گرفته است و الهام‌بخش و سرچشمه‌ی اصیل این تفکرات، قرآن و احادیث است. با الهام از قرآن حکما برای

دیگری عالم معنی و حقیقت، که بعد از عالم صورت به عالم معنی منتقل می‌شود و در آنجا مخلد خواهد شد. عالم صورت خود شامل عوالمی است که از مراتب و درجاتی تشکیل شده که آدمی را جهت درک عالم معنا و باطن به سیر از صورتی به صورت دیگر رهنمون می‌شود.

انکشاف هر معنایی برای انسان در قالب «صورتی» است که آن معنا از طریق آن خود را بر انسان عیان می‌کند، بنابراین عالم صورت جز معنا نیست و معانی، باطن عالم ظاهراند، که آدمی را به حقایق رهنمون می‌کنند.

در تعریف صورت چنین آورده‌اند «هنگامی که انسان چیزی را ادراک می‌کند صورتی از آن چیز در ذهنش حاصل می‌شود و ذهن قوه و آلتی است در وجود آدمی که صورت‌های اشیاء در آن نقش می‌بندد و مقصود از صورت چیزی است از شیء که عین آن شیء نیست اما موافق آن شیء است مانند صورت شخص در آینه و در این امر مطلق موافقت کافی نیست، بلکه موافقت، در حقیقت و ذات و معنی معتبر است و این مثال از باب توضیح است نه از باب تحقیق، چون صورتی که در آینه دیده می‌شود در حقیقت با انسان موافق نیست بلکه در ظاهر شکل با او موافق است و صورت اشیایی که در ذهن حاصل می‌شود در حقیقت، با اشیاء موافق است و موافقت آن تنها در ظاهر امر نیست به دلیل آنکه چیزهایی که از ما غائب و دور هستند ما در نفس خود آنها را نیز مشاهده می‌کنیم و اینکه حقیقت اشیاء در ذهن حاصل می‌شود و اینکه صورت حقیقت اشیاء نیز در ذهن حاصل می‌شود، به علت آن است که اگر صورت حقیقت اشیاء در ذهن حاصل نشود ممکن نیست که ما بتوانیم حقیقت چیزها را ادراک کنیم (کیوان سمیعی، ۱۳۷۴، ص ۶)

حقیقت اشیاء یا به تعبیری باطن اشیاء چیست؟

هنگامی که از حقیقت، معنا و باطن امور و چیزها (کل موجودات) صحبت به میان می‌آید اشاره به عالمی می‌شود که گویی شهودی و حضوری است و با دیداری که نه با چشم سر بلکه با چشم دل و شهود، از ظاهر به باطن موجودات سیر می‌کند سر و کار دارد. عالمی که در حکمت و عرفان اسلامی به «درک حضور حضرت حق^۱» تعبیر شده است، حکما و عرفا با تدبر و تفکر در آیات الهی احادیث پیامبران و ائمه معصومین (ع) و سیر و سلوک در این طریقت مراتبی را بر حضور وجود قائل شده‌اند که در این مراتب باطن و حقیقت اشیاء به تجلی و حضور می‌رسد یا به عبارتی معانی آنها بر ایشان مکشوف می‌گردد.

هنگامی که حقیقت در مرتبه‌ای از مراتب تعیین آید می‌کند عالمی ظهور می‌یابد که حکما برای ظهور این عوالم پنج مرتبت قائل شده‌اند و از آن به عنوان «حضرات خمس» نام برده‌اند.

جامی در این باب چنین آورده «هر عالمی علامت و نشانه‌ای به عالم دیگر است و همه این مراتب مظاهر حق یک وجود است که بر حسب اختلاف تجلیات و تعینات مسمی به «مراتب» و «حضرت» گشته است.

این پنج حضرت جای ظهور و بروز حق است. اولین تعیین و مرتبه حضرت «ذات» است که آن را «غیبت مطلق»، «هویت غیب»، «مقام

جمع»، «حدیقه الحقایق» و «احدیت» گفته‌اند که از آن هیچ کس حکایت نتواند کرد زیرا که در آنجا اسم و رسم ننگند و عبارت چون اشارت مجال ندارد» (جامی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱) شاهد خلوتخانه غیب هویت چون خواست که خود را جلوه دهد اول جلوه‌ای که کرد به صفت وحدت بود که در این حال مرتبه دوم از حضرات، حضرت و احدیت تجلی کرد و عالمی از معانی ظهور کرد و مرتبه‌ای حضور یافت از اسماء الهی آ به این مرتبت «عالم معنا» و «حضرت اسماء» می‌گویند این مرتبه صورت مرتبه بالاتر است مراد حکما از اسماء در کلمات آنها، «لفظی مانند عالم قادر و عالم، و غیره نیست بلکه مراد آنها از اسماء حق مثلا معنی عالم و قادر است همان طور که مراد از صفات، اعراض زائده بر ذات نمی‌باشند» (دکتر سید جعفر سجادی، ۱۳۷۵، ص ۹۵) «حضرت اسماء» مرتبه‌ای است که «حائل میان وحدت و کثرت است و حائل میان ناظر و قرص شمس و مانع است میان ابصار و رویت نور» (جامی، ۱۳۸۱، ص ۳۸) این عالم دارای اعیانی است که باطن و حقایق موجودات و اشیاء در آن تعیین می‌گیرد و هیچ تقرری آن اعیان را نمی‌تواند تغییر دهد چرا که در این مرتبه بر هر موجودی ربوبیتی است یعنی هر موجودی از آنجایی که دارای استعدادی است باید ربی او را مربوط کند و بدون رب عین ثابتی ندارد و لذا به آن «اعیان ثابت»^۲ می‌گویند. اعیان ثابت صورت اسماء الهیه‌اند و تجلی حق در مرتبه و احدیت.

مرتبه سوم منزل است به مرتبه ارواح که آن را «عالم غیب»، «عالم علوی» و «عالم ملکوت» گویند عالمی که اشارات حسی در آن راه ندارد. مرتبه چهارم مرتبه مثال یا «عالم مثال» یا «برزخ» است صوری که در آینه‌ها و چیزهای اضافی می‌نماید همه از این عالم است و هر موجودی را صورتی در این عالم مناسب این عالم هست چه در افلاک و چه در زمین مرتبه پنجم «عالم شهادت»، عالمی است که اشارات حسی در آن راه دارد و آن را «عالم خلق»، «عالم سفلی» و «عالم ملک» نیز گویند. (جامی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱)

همه‌ی این عوالم و موجودات آنها با قول «کن فیکون» خداوند پدید آمده‌اند. خداوند در قرآن کریم همه‌ی عالم و یکایک موجودات را کلمه می‌داند و کلمه الله (اسم خاص از اسماء الهیه) معنا و حقیقت آنهاست. عرفا و حکما همه چیز حتی ذرات را محل ظهور اسماء الله می‌دانند هر شیء خود اسمی و مظهری از اسمی بالاتر است و این مراتب اسماء در نظام ولایی هستی به اسمای حسنی الهی می‌رسند که مبدأ آن خداوند است.

معنی و حقیقت هر تعیین همان اسم است که آن صورت مظهر اوست و آن اسم در پرده آن تعیین در پنهانی و آشکارگی است. «هر چه بینی در عالم از صورت و معنی او بود و او به هیچ صورتی مفید نیست، در هر چه او نباشد آن چیز نباشد و در هر چه او باشد آن چیز هم نباشد.

حجاب روی تو هم روی تو است در همه حال

پنهانی از همه عالم زبس که پیدایی

به هر که می‌نگرم صورت تو می‌بینم

از این بیان همه در چشم من تو می‌آیی

(فخرالدین عراقی، ۱۳۷۱ ص ۸۸)

«هر آنچه را که خداوند در عالم محسوس قرار داده مثالی و صورتی



خفاست و ظهور نیز به همان معانی آمده است و در مقابلش بطون است (سعید رحیمیان، ۱۳۷۶، ص ۳۸)

عرفا و حکمای اسلامی این کلمه را از قرآن کریم و آیات و روایات منسوب به ائمه معصومین علیهم السلام به ویژه در نهج البلاغه و احادیث منتسب به امام جعفر صادق (ع) برگرفته‌اند. خداوند در سوره اعراف صراحتاً از تجلی خود بر کوه سخن گفته است.^۶ تجلی و ظهور رابطه میان حق و خلق است و به عبارتی نسبت میان حق و خلق تجلی و ظهور است.^۷

هر تجلی و ظهوری نزولی است و حجابی بر معنا و در عین حال خود واسطه‌ای است برای درک آن «ظهور و تجلی با تنزل مرتبه همراه است. هر چیزی که در این عالم تجلی می‌کند و ظهور می‌یابد مظهر امری است که در مراتب هستی، بالاتر از آن قرار دارد. حقایق از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر تنزل می‌یابند و در مرتبه نازل‌تر به ظهور می‌رسند هر مظهر مانع یا حجابی است برای باطن خود» (غلامرضا اعوانی، ۱۳۸۲، ص ۵۰) در حالی که بدون مانع و حجاب نمی‌توان پی به حقیقت برد چنان که نور فقط به شرطی قابل رؤیت می‌شود که مصور به صورت شود. صورت‌ها حجاب و پرده‌ای هستند که با گذشت از هر یک معانی و باطن آنها در مراتب مختلف آشکار می‌شود.^۸

عرفا برای تبیین و تشریح معانی عرفانی چون «تجلی» که خود در مرحله‌ای نازل گشته به ذکر امثال و تشبیهاتی پرداخته و مجدداً این حقایق را در قالب صورت‌هایی ارائه کرده تا به ادراک آید و قابل فهم گردد.^۹

تجلی انسان را به عالمی فراتر از عالم صورت‌ها می‌خواند که خداوند در آن حضوری آینه‌وار دارد. هنرمند در لیبیک به این فراخوانی این کشف و شهود را در آثار هنری خود متجلی ساخت و هنرهای اسلامی آینه‌ای برای ظهور عالمی فراتر از این عالم گشتند.

است برای آن چیزی که در عالم مثال است، و هر چه در عالم مثال است صورت و مثال شأنی از شوون حضرت ربوبیت است، و هر چه در حضرت ربوبیت است صورت اسمی است از اسماء الله، و هر اسمی صورت صفتی، و هر صفتی وجهی بر ذات متعالیه را، که به آن وجه ظهور و بروز می‌کند در کونی از اکوان پس انسان باید بداند که هر چه در عالم حس ظاهر می‌شود صورت معنی‌ای است غیبی در وجهی از وجوه حق باقی که ظاهر و بارز شده به آن»^۵ (جامی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱) و در این میان به انسان قابلیت شناخت داد تا او را بشناسد و پس از هر صفت بی‌پایان خود اندک اندک در وجود او قرار داد تا از این اندک وجود خود بسیار و بی‌نهایت را فهم و درک کند چنان که از مستی گندم انباری را و از کوزه آب جوئی را، بینایی به او داد تا معلوم شود که بینائی چیست و همچنین شنوائی و دانائی و قدرت و... آنچه در عالم به صورت مفصل قرار داده شده به صورت مجمل در انسان نهاد «پس انسان به حسب صورت عالم صغیر و از روی مرتبه انسان کامل، جمع جمیع مراتب الهیه و کونیه است از عقول و نفوس، کلیه و جزئیه و مراتب طبیعت تا آخرین تنزلات وجود» (جامی، ۱۳۸۱، ص ۹۱) پدیده‌های این عالم مجلا و مظهر خداوند و به عبارتی مثال اویند و انسان کامل‌ترین مثال حق و مظهر تجلی نام خداوند در این عالم است یعنی در جامع و مظهر همه اسماء و صفات اوست به مصداق آیه «و علم و آدم السماء کلها» و اوست که از صورت سیر در عالم معنا و حقایق می‌کند و اوست که در صور مشاهده جمال حق و ادراک وجود مطلق می‌کند که ثمره شجره آفرینش او جز این دانش و بینش نیست.

تجلی و ظهور

حکما و متکفران اسلامی عالم را مظهر و جلوه می‌دانند و بنیان این مظهر بر ظهور و تجلی است. «تجلی در لغت به معنای وضوح و انکشاف، آشکار شدن و از نهان و کمون به درآمدن می‌باشد و مقابل آن

تأویل

صورت‌های این جهان همواره به حقیقتی جز خود اشاره دارند و این اشاره را فقط اولوالالباب صاحبان کمال خرد می‌توانند درک کنند. اولوالالباب همان اولیاء الله‌اند که چون آنان را ببینی خداوند را دیده‌ای و چون از آنان فرمان بری خدای را فرمان برده‌ای، خردمندانی که اهل ذکر و فکراند و جهان را باطل ندیدند، آنها که این عالم را نشانه و آیه می‌بینند «ان فی خلق السموات والارض و اختلاف الليل و النهار لایت لاولی الالباب الذین یذکرون الله قیما و قعود و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض ربنا ما خلقت هذا بطلا سبحک فقنا عذاب النار» (آل عمران، ۱۹۰ - ۱۹۱) (در خلقت آسمان‌ها و زمین آمد و شد شب و روز برای خردمندان آیه‌هاست. آنان که خداوند را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته یاد می‌کنند و در

خلقت آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند پروردگارا، این جهان را به بیهوده نیافریده‌ای، تو منزهی، پس ما را از عذاب آتش بازدار) دعوت کلام قرآن و پیام انبیاء تذکر به انسان در دیدن «بود» عالم در پس «نمود» آن بوده است و در پیروی از ایشان حکمای مسلمانان نیز انسان‌ها را از «نمودها» به «بودها» دعوت کرده‌اند «ما سواى حق - عز و علا - در معرض زوال است و فنا، حقیقتش معلومی است معدوم، و صورتش موجودی است موهوم. دیروز، نه «بود» داشت و نه «نمود». و امروز «نمودی» است بی «بود»، و پیداست که فردا از وی چه خواهد گشود.» (عبدالرحمان جامی، ۱۳۸۳، ص ۵۵)

هر صورت دلکش که تو را روی نمود
 خواهد فلکش زود ز چشم تو ربود
 رو دل به کسی ده که در اطوار وجود
 بوده است همیشه با تو و خواهد بود

حقیقتی را که خداوند از راه تنزیل به مرتبه تجلی و ظهور در مظهر می‌رساند از طریق تأویل بر انسان‌ها مکشوف می‌شود. تأویل مسیر عکس تنزیل است خداوند می‌فرماید «و کذلک یجتبک ربک و یعلمک من تأویل الاحادیث و یتیم نعمه علیک و علیء ال یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم و اسحق ان ربک علیم حکیم (ال عمران، ۷) (و این چنین پروردگارت تو را برگزید و تأویل احادیث می‌آموزد و هم‌چنان که نعمت خود را پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود، بر تو و خاندان یعقوب هم تمام می‌کند که پروردگارت دانا و حکیم است)

تأویل، راه بردن از صورت به معنا یا به تعبیری از مظهر به راز و مظهرهاست، نعمتی است که خداوند حکیم از سر حکمتش به بندگان خاص خود داده است. تأویل طریق حکمت الهی است، راهی است

که حکما و عرفای مسلمان در پیروی از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بدان ناائل شده‌اند.

سخن گفتن از باطن و معنا فراتر از ادراک حواس ظاهری است و کسانی به این عالم راه می‌یابند که علاوه بر علوم استدلالی و تفکر به تصفیة و تزکیه نفس بپردازند تا اشراقات قدسی بر قلب و جان ایشان فایض گردد و از طرق حکمت الهی به شهود و تأویل رسند. مقدمه‌ی چنین سیری، دیدن عالم صورت در راز و رمزهایی است که خداوند آدمی را به تفکر در باب آنها دعوت کرده تا از آنچه در ظهور تنزیل یافته از طریق تأویل بازجست کنند.

سیر از صورت به معنا در هنرهای

اسلامی

الشعراء یتبعهم الغاون الهمم ترانهم فی کل واد یهبیو و انهم یقولون مالایفعلون الالذین امنو و عملو الصالحات و ذکروالله کثیرا و انتصروا من بعد ما ظلموا و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون» (شاعران کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می‌کنند آیا نمی‌بینی آنها در هر وادی سرگردانند و سخنانی می‌گویند که عمل نمی‌کنند؟ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام می‌دهند و خدا را بسیار یاد می‌کنند و به هنگامی که مورد ستم واقع می‌شوند به دفاع از خویشان برمی‌خیزند آنها که ستم کردند می‌دانند که بازگشتشان به کجاست!)

خداوند وادی شاعران را وادی سرگردانی می‌داند [به نظر می‌رسد شاعران در قرآن نماینده هنرمندان معرفی شده‌اند] که به سخنان خود عمل نمی‌کنند در این آیه خداوند این گروه را نیز با عده‌ای که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند و ذاکرند و خدا را بسیار یاد می‌کنند و در این راه به دفاع از طریق خویش برمی‌خیزند از گروهی که ستم می‌کنند و وادی هنر را به سرگردانی آدمی مبدل می‌کنند از هم جدا می‌کند. شاعران اسلامی پیرو حکما و عرفای بزرگی هستند که معانی قرآنی و احادیث و قصص الهی را از طریق تأویل به ادراک و شهود رسانده‌اند در این امر سهم بزرگانی چون خواجه عبدالله انصاری، عین‌القضاة همدانی، احمد غزالی، امام محمد غزالی... تأثیر بسزایی داشته‌اند و شاعرانی چون سنائی، نظامی، عطار، مولانا، حافظ، جامی... احیاءکننده و مروج این طریق الهی و حکمت اسلامی هستند. ایشان خود را محل سامعه کلام حق سبحانه تعالی قرار داده‌اند و از این موهبت، پاک و صافی شدند. تا در انس و قرب الهی در دریای حیرت زبان شوق باز کنند و حجاب از کلمات بردارند و به ظاهر و باطن معمور نور تجلی شدند.

شاعران بزرگ مسلمان که خود عارفی حکیم بوده‌اند از طریق سیر و سلوک و کشف و شهود از دریای بیکران حقیقت الهی، قلب خویش را





ادراک می‌کنند.

تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي
گوش نامحرم نباشد جاي پيغام سروش

نسبت بيان با کلام سبب شده تا عالی‌ترین و پیچیده‌ترین معانی و رموز وجود در کلام بيان شود از اين رو شعر در مقام والاترين جلوه‌های هنري ظهور می‌یابد و نگارگری اسلامی ایران بيان خود را بر محور بيان شعر قرار می‌دهد تا از اين طريق همواره رابطه مستقيم با تفکر را حراست کند نگارگران بزرگی چون کمال‌الدین بهزاد، سلطان محمد، آقا میرک، میرسید علی، قاسم علی و... با انتخاب بيانی متناسب با حکمت اسلامی و هماهنگ با شاعران و خطاطان، بيانگر جلوه‌های گوناگون معرفت بوده‌اند.

مقصود نگارگر از کشيدن نقش عين نقش و نوشتن خطاط عين خط نيست بلکه معنایی را از آن مراد می‌کنند و نقش ظاهر برای نقشی پنهان است هر انسانی در هر مرتبه از معرفتش با اين نقوش در ارتباط است تا به معنای کلام خداوند از اين آيه برسد. و ما خلقنا السموات و الارض و ما بينهما الا بالحق (الحجر، ۸۵)

مولانا در اين مورد چنین آورده: (مولوی، مثنوی، دفتر چهارم)

هیچ نقاشی نگارد زين نقش
بی امید نفع بهر عين نقش
هیچ خطاطی نويسد خط به فن
بهر عين خط نه بهر خواندن
نقش ظاهر بهر نقش غایب است
وان برای غایب ديگر بیست
این نهادند بهر آن لعب نهان
و آن برای آن و آن بهر فلان
همچنین دیده جهات اندر جهات
در پی هم تارسی در برد و مات

مستعد نزول آن حقایق می‌نمایند و به واسطه‌ی پیامبر(ص) و اولیاء(ع) در مرتبت خویش آن معانی را که مستور بوده آشکار می‌سازند و سبب ظهور و حضور این معانی در برابر سمع و بصر اهل عالم می‌گردند. از آن جایی که کلام معصومین بیانگر نسبت بی‌واسطه ذات مقدس ایشان با ذات باری است، سرمشائی برای هنرمندان و سرمشقی در بیان هنری آنان شده تا جایی که می‌توان گفت بیان شاعران عارف مسلمان ترجمان آیات الهی و کلام قدسی معصومین علیهم‌السلام است.

آیات الهی دارای ظواهر و بواطنی هستند^{۱۰} از این رو است که معانی قرآن به صورت لمعانی در لحظاتی بر انسان جلوه‌گر می‌شوند و صورت‌های بدیعی را می‌نمایانند و شعرا آن معانی را به صورت کلام موزون بیان می‌کنند. به خصوص در شعر لسان الغیب حافظ که به گفته خودش در مقام طوطی صفتی بیانگر سروش عالم غیب بوده و هر چه یافته از دولت قرآن یافته است.

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ

هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم

هنرهای اسلامی در قرابت و انسی که با تفکر حکما و عرفای مسلمان داشته‌اند به کمال رسیده‌اند تا آنجا که قالب‌ها در هنرهای اسلامی تا آن حد مناسبت با معنی پیدا کرده‌اند که دیگر نمی‌توان گفت که آیا معانی مقدس اقتضای چنین قالب‌هایی را می‌نماید یا قالب خود بیانگر چنین معانی مقدسی است.

از صفای می و لطافت جام

به هم آمیخت رنگ جام و مدام

همه جام است و نیست گوئی می

یا مدام است و نیست گوئی جام

هنرمندان قدیم که نسبت نزدیک‌تری با سنت الهی داشته‌اند صورت را همچون ظرفی از اسرار برای بیان معانی و حقایقی قرار داده‌اند که ادمی را متذکر به کلام‌الله کنند و این معنا را فقط آشنایان به این راه



اول از بهر دوم باشد چنان
که شدن بر پایه‌های نردبان
و آن دوم بهر سوم می‌دان تمام
تا رسی تو پایه پایه تا به بام
زین سان طبق طبق متعالی همی شوی
اما علای مرتبه جز صورت غلاست

عرفا و حکمای بزرگ اسلامی هنرمندان را به درک حقایق زیبایی مکنون در عالم صورت که در ظرف حسن، تجلی یافته فرا می‌خوانند و سیر کمالی هنر را در شناخت هنرمند از زیبایی و حسن مکنون در اشیاء می‌دانند حضرت بنی‌اکرم «صلی الله علیه وآله وسلم» می‌فرمایند: «آن الله کتب الاحسان علی کل شیء» (به درستی که خداوند، مقرر نمود احسان را بر هر چیزی)

و احمد غزالی در باب عالم معنا و زیبایی مکنون در اشیاء می‌گوید «احسان حسن و جمال عالم علومی است و اصل حسن و تناسب و هر چیزی که متناسب باشد جلوه‌ای از جمال آن عالم است هر چه در این عالم محسوس دارای جمال و حسن و تناسب باشد همه ثمرات آن عالم است. پس هر آواز خوشی، هر کلام موزونی و هر صورت زیبای متناسبی هم شباهت به آن عالم دارد (امام محمد غزالی، ۱۳۷۱، ص ۴۷۳)

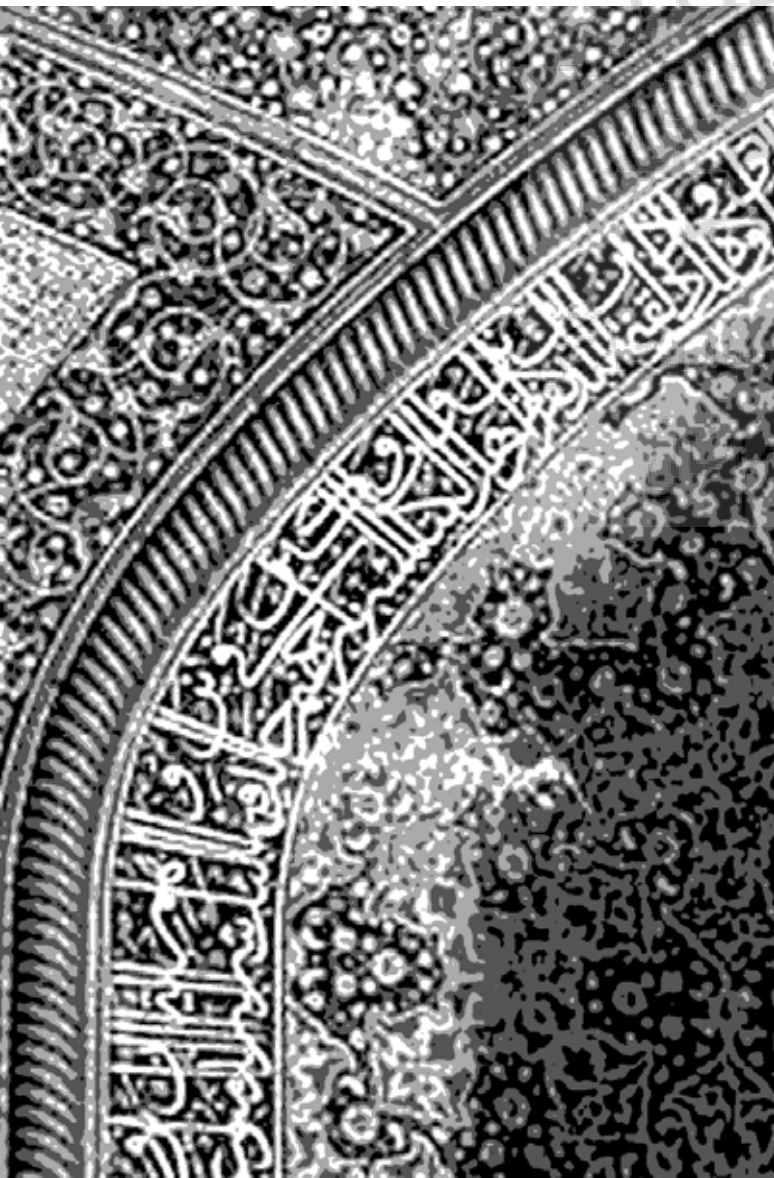
هنرهای سنتی (اسلامی) در صورت زیبای خود و با بیانی نمادین و پر رمز و راز معانی مستور در باطن عالم را به ظهور می‌رساند. در این حال خطاطان بهترین هنر خویش را در تحریر کلام الهی و کلام معصومین علیه‌السلام و اشعار عرفانی عرضه داشته‌اند، خطاطان در این مقام، تمام سعی خود را متوجه زیبایی خط خویش می‌نمایند تا حقیقت مستور در کلام، در قالب تصویری خط محجوب نگشته و به بهترین و جمعی بروز نماید.

تمامی هنرهای اسلامی در مرتبه کمالشان انعکاس کلام قرآنی است شعر، خطاطی، معماری، نگارگری و هنرهای وابسته به آنها در وحدت خود بیانی از حقایق و راز و رمزهای عالم دارند، بنابراین هنرهای اسلامی دارای وحدت در صورت و معنا هستند. در هنر اگر چه صورت محدود و محکوم به زمان و مکان است. اما گاهی حکایت از حقیقتی متعالی از زمان و مکان دارد و ورای شرایط تاریخی قرار می‌گیرد همچون کلام حافظ که زمان و مکان را در می‌نوردد و با انسان‌ها در تمامی قرون لب به سخن می‌گشاید این موهبت خود به جهت نسبتی است که با کلام‌الله دارد.

نتیجه:

یکی از مهم‌ترین مبادی هنر دینی توجه به معنا در پس صورت ظاهر است از آن جایی که تفکر دینی همواره ادبی را به سیر از ظاهر به باطن هدایت می‌کند و در این مسیر انسان را به تفکر و تذکر حقیقت ظاهر دعوت می‌کند. هنر مبتنی بر این تفکر نیز چنین جلوه‌ای پیدا می‌کند و برای بیان آن لاجرم زبانی نمادین دارد و با رمز و راز سخن می‌گوید.

انسان در طریقت دینی تا به مرتبه کشف و شهود نائل نشده باشد این زبان را درک نخواهد کرد. این طریقت راهی است که حکما و عرفا در پیروی از امیرالمؤمنین علی «علیه‌السلام» و اولیاء و معصومان بدان



نازل شده‌اند و هنرمندان با الهام از حکیمان و عارفان، این طریقت را در آثار خود به ظهور رسانده و معانی را در پس شکل و رنگ به اشارت بیان کرده‌اند تا بیننده در تأویل صورت‌های آن به باطن و معنا ره یابد.

پانوشت‌ها:

- ۱- حضرت به معنای حضور وجود است از آنجایی که وجود حضور پیدا می‌کند حضرت گفته می‌شود.
- ۲- تمیز ذات را در هر مرتبه و حضرتی از مراتب و حضرات تعیین و تجلی و تنزل گویند (جامی، ۱۳۸۱، ص ۳۴)
- ۳- قیصری می‌گوید: ذات با صفات معینی از صفات و اعتبار خاصی از تجلیات خود، به نام اسم نامیده می‌شود. مثلاً رحمن ذاتی است که برای آن رحمت است، و قهار ذاتی است که برای آن قهر است، و اسما ملفوظ عبارت از اسماء آنهاست، و اسم عین مسمی است و گاهی اسم بر صفت اطلاق می‌شود. (دکتر سید جعفر سجادی، ۱۳۷۵، ص ۹۱)
- ۴- اعیان ثابتة صورت علمیه‌ای است که موجود نیست مگر در علم حق و در غیب است و متجلی و ظاهر نیست (جامی، ۱۳۸۱، ص ۱۴۱)
- ۵- کیست آدم عکس نور لم یزل چیست عالم موج بحر لایزال عکس را کی باشد از نور انقطاع موج را چون باشد از بحر انفصال

عین نور و مجردان این عکس و موج

چون دونی اینجا محال آمد محال

ع- فلما تجلی و به الجبل جمله دکا و خرموسی صعقا (اعراف، ۱۴۳)

۷- خواجه عبدالله انصاری گوید: تجلی برقی است که چون تابان گردد عاشق از تابش وی ناتوان گردد. تجلی ناگاه آید ولی بر دل آگاه آید هر که را خبر پیش، تجلی را در روی اثر بیش (فرهنگ و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، دکتر سید جعفر سجادی، ص)

۸- در عرفان نظری و حکمت اشراقی و ذوقی خلقت جهان عبارت از تجلی حق است که همه چیز را آفرید. در تجلیات نیز مانند حکمت بحثی که قائل به ترتیب در نظام خلقت است، نظم خاصی برقرار است و انواع و اقسامی دارد مانند تجلی اول، دوم، سوم، تجلی جمال، تجلی جلالی، تجلی آسمانی، تجلی افعالی... (همان، ص ۲۲۳)

صدرالدین قونوی در مصباح‌الانس چنین می‌گوید: تجلی اول حضرت احدیت جمع و وجود و تعیین اول و قابل اول است و تجلی دوم که متضمن تمیز حقایق است صورت تجلی اول و ظل اوست که جامع تمام اعتبارات است که جامع بین دو طرف اجمال و تفصیل است (همان، ص ۲۲۷)

۹- به تعبیر ابن عربی مثال از آینه، نزدیک‌تر و شبیه‌تر برای تمثیل رویت و تجلی وجود ندارد عالم آینه حق است و حق آینه انسان کامل، ناظر در آینه منعکس می‌شود و در هر آینه هر چه در آینه دیگر است ظاهر می‌گردد این امر را تنها کسی می‌شناسد که آن را ببیند پس حق خود را در آینه خلق می‌بیند... و نیز حق آینه برای خلق می‌شود و خلق را در آینه حق می‌بیند خدا خودش را در خلقش دید و خلق را در آینه حق... (ابن عربی، فصوص‌الحکم، خواجه محمد پارسا، تصحیح دکتر جلیل عسگرنژاد، ص ۹۹، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۶)

۱۰- ان للقرآن ظاهرا و بطنا و بطنه بطننا الی سبعة البطن به درستی که برای قرآن ظاهری است و پس از ظاهر باطنی تا هفت باطن (المیزان، طباطبایی ج ۳، ص ۷۳) محبوب هفتاد هزار حجاب از نور و ظلمت بهر آن بر روی فرو گذشت تا محبت فراگند و او را پس پرده ببندد، تا چون دیده آشنا شود و عشق سلسله شوق بجنابیند، به مدد عشق و قوت معشوق پرده‌ها یکان یکان فرو گشاید، پرتو سجات جلال غیرت و هم، را بسوزاند و او به جای او بنشیند (فخرالدین عراقی، ۱۳۷۱، ص ۸۵)

منابع:

- ۱- جامی، عبدالرحمان. لوائح، تصحیح، مقدمه و توضیحات از بیان ریشار، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.
- ۲- عراقی، فخرالدین، لمعات، مقدمه و تصحیح محمد خواجوی، تهران: انتشارات مولی، ۱۳۷۱.
- ۳- لاهیجی، شیخ محمد، شرح گلشن راز، مقدمه‌ی کیوان سمیعی، تهران: انتشارات سعدی، ۱۳۷۴.
- ۴- اعوانی، غلامرضا. مقاله مبادی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی نگاه نمادین به جهان، فصلنامه خیال، ۵، ۱۳۸۲.
- ۵- رحیمیان، سعید. تجلی و ظهور در عرفان نظری، انتشارات حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶.
- ۶- مولوی. مثنوی و معنوی، تصحیح رینولدالین نیکسون، به اهتمام نصرالله پور جوادی، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- ۷- جامی. عبدالرحمان. نقد النصوص فی شرح نقش النصوص. با مقدمه و تصحیح و تعلیقات ویلیام چیتیک. مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۱.

